



تقریرات دروس خارج فقه

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرس طباطبایی یزدی (دامت برکاته)

سال تحصیلی ۱۴۰۰-۰۱

جلسه هفتاد و هفتم؛ سه‌شنبه ۱۴۰۱/۳/۱۷ - فقه معاصر جلسه پنجم (ویرایش اولیه)

خلاصه سیر بحث در مسئله تولید و نشر پول طلا و نقره

بحث ما در این مسئله بود که آیا کسی می‌تواند پول طلا و نقره را بدون محذور تولید کرده و روانه بازار کند یا خیر؟

در بررسی این مسئله گفتیم: از آنجا که منابع اصلی این پول‌ها یعنی طلا و نقره، کمیاب است و دسترسی به آنها آسان نیست و از طرف دیگر نیاز جامعه به این پول‌ها زیاد است و حداقل در زمان رواج این پول‌ها، این نیاز اشباع نشده بود، لذا تولید این پول‌ها طبق موازین فقهی مشکلی ندارد. کسی هم در جواز این کار شبهه نکرده است و عناوین محرمة دیگر هم مثل غش، کذب، خیانت، رشوة و امثالهم نیز بر آن صادق نیست و بلکه چه بسا عناوین محسنة هم بر آن منطبق شود.

سپس شواهدی آوردیم که پول طلا و نقره در آن زمان‌ها مورد نیاز بوده و به اندازه کافی و به حدی که نیاز جامعه را اشباع کند در اختیار نبوده است و اسلام عزیز نیز عنایت داشته که جامعه وسیله مبادله‌اش را از دست ندهد، بدین جهت در روایات وارد شده که اگر کسی پول طلا و نقره را کتز کند و بر آن حول بگذرد، زکات بر آن واجب می‌شود. اما اگر این پول را به تحرک و گردش بیاورد - ولو یک‌بار در سال - دیگر زکات ندارد.

البته روایات بیان می‌کرد اگر کسی پول طلا و نقره را تبدیل به حلی یا تیر کند، آن هم دیگر زکات ندارد و این نقض مطلبی که ذکر کردیم نیست؛ زیرا بیان کردیم مادامی که انگیزه قوی‌ای وجود نداشت، کسی این کار را نمی‌کرد و همان‌طور که در روایات هم آمده، فضلی که با این کار از دست می‌دادند، بیشتر از زکاتی بود که به عنوان حق الله باید می‌پرداختند، چراکه وقتی درهم و دینار را ذوب می‌کردند، ارزش آن کمتر می‌شد. بدین جهت به حسب معمول افراد اقدام به این کار نمی‌کردند مگر در جایی که مصلحت اقوایی وجود داشته باشد.

و از اینجا منتقل به این بحث شدیم که کسی نمی‌تواند استنباط کند مقصود از «الذَّهَبُ وَ الْفِضَّةُ» در آیه شریفه ﴿وَ الَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ وَ لَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾ مطلق پول است. البته برخی از اعلام تصریح به این مطلب کرده‌اند که مقصود مطلق پول است، منتها در مقام فتوا به آن ملتزم نشده‌اند. به هر حال این حرف درست نیست؛ زیرا ظاهر از لفظ «الذَّهَبُ وَ الْفِضَّةُ»، درهم و دینار است و فهم عرف چنین است. و اینکه مثال برای [مطلق] پول باشد، نیاز به مؤونه زائد دارد که وجود ندارد، بلکه گذشت که با توجه به روایات، عکس این مطلب اثبات می‌شود. از طرفی هم کسی نمی‌تواند القاء خصوصیت کرده و این حکم را به مطلق پول سرایت دهد؛ زیرا گفتیم خصوصیتی که در نقدین (درهم و دینار) وجود دارد اصلاً در سایر انواع پول‌ها وجود ندارد. و ان شاء الله توضیح بیشتر این مطلب خواهد آمد. همچنین گفتیم شاهد این مطلب، روایات متعدده‌ای است که برای هر یک از پول طلا و نقره نصاب‌های جداگانه‌ای تعیین کرده و در بعضی این روایات تصریح شده که یکی به دیگری ضمیمه نمی‌شود تا نصاب - ولو به لحاظ یکی که معمولاً درهم بوده؛ چون آن را اصل در نقدین می‌دانستند - کامل شود، بلکه مادامی که هر کدام به نصاب خود نرسند زکات واجب نیست.

شبهه: «وجوب زکات در هر پولی که عنوان مستقل دارد» و جواب آن

ممکن است در اینجا شبهه‌ای مطرح شود و کسی بگوید قبول داریم درهم و دینار به هم ضمیمه نمی‌شوند و هر کدام پولی هستند که عنوان مستقلی دارند، ولی می‌توان گفت هر پولی که عنوان مستقلی دارد هرگاه به حد نصاب رسید - مثلاً ارزش آن به اندازه دویست درهم رسید - باید زکات آن داده شود. به بیان دیگر نمی‌گوییم اگر کسی صد درهم و ده دینار داشت که ارزش آنها روی هم دویست درهم می‌شود، باید یک چهلیم آن را زکات بدهد، چراکه درهم و دینار دو عنوان مستقل هستند و هر کدام نصاب جداگانه دارند، منتها از آنجا که درهم و دینار خصوصیت ندارند و به عنوان نقد زکات دارند، لذا هر پولی که عنوان مستقلی دارد مثل «ریال یا تومان در کشور ما، درهم، دینار، یورو، یوان و دلار برای بعضی کشورها» هر کدام باید نصاب مشخصی داشته باشند [که با رسیدن به آن باید زکاتش پرداخته شود].

در جواب این شبهه می‌گوییم:

اولاً: این یک جمع تبرعی است که شاهی بر آن نداریم؛ زیرا اگر از آیه شریفه استفاده شود که مطلق نقد متعلق زکات است، در این صورت تفاوتی بین نقدها وجود ندارد، ولی اگر بگویید آیه شریفه بر نام

بردن «الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ» عنایت دارد، نمی‌توانید بگویید مطلق نقد [متعلق زکات است و باید هر کدام از نقود نصاب جداگانه داشته باشند]؛ چراکه تعمیم به سایر نقود از جمله پول‌های کاغذی مثل تومان، مؤونه زیادی می‌طلبد که این مؤونه وجود ندارد.

ثانیاً: همان‌طور که گذشت ادله خاصه متعددی وجود دارد که بیان می‌فرماید: «نصاب پول طلا، بیست دینار یا بیست مثقال شرعی است و اگر ذره‌ای از آن مقدار کم شود، زکات ندارد». و اطلاق این عبارت صورتی را که قیمت پول طلا به دویست درهم برسد را نیز شامل می‌شود، از جمله در موثقه سماعه وارد شده: «مِنَ الذَّهَبِ مِنْ كُلِّ عِشْرِينَ دِينَاراً نِصْفُ دِينَارٍ وَإِنْ نَقَصَ فَلَيْسَ عَلَيْكَ شَيْءٌ»^۱؛ یعنی اگر از بیست دینار کمتر شد، چیزی بر فرد واجب نیست ولو قیمت آن از دویست درهم نیز تجاوز کند. یا در صحیحہ علی بن عبَّه و جماعتی از اصحاب آمده: «لَيْسَ فِيمَا دُونَ الْعِشْرِينَ مِثْقَالاً مِنَ الذَّهَبِ شَيْءٌ»^۲؛ یعنی در کمتر از بیست مثقال طلا، هیچ زکاتی واجب نیست هر چند به اندازه دویست درهم قیمت داشته باشد. بنابراین مستفاد از این روایات آن است که پول طلا، مستقل از درهم است و قیمتش هر چه که باشد نصاب مخصوص خود را دارد.

خلاصه اینکه معلوم می‌شود مقصود از «الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ» در آیه شریفه، مطلق نقد نیست. و اگر کسی بخواهد پول دیگری را به درهم و دینار ملحق کند، از او می‌پرسیم چه نصابی برای آنها می‌خواهد قرار دهد؟ اگر برای همه پول‌ها - حتی پول طلا - نصاب واحد در نظر گرفته شود که فرضاً دویست درهم است که مدعی می‌گوید، این کلام مخالف با روایاتی است که برای دینار نصاب جداگانه ذکر کرده و به صورت مطلق می‌فرماید: نصاب پول طلا بیست دینار است و اگر کمتر شد چیزی در آن واجب نیست ولو قیمتش دویست درهم باشد. و اگر مدعی بخواهد خودش برای سایر نقود نصابی تعیین کند که فسادش واضح‌تر

۱. وسائل الشیعة، ج ۹، کتاب الزکاة، ابواب زکاة الذهب و الفضة، باب ۱، ح ۴، ص ۱۳۸ و الکافی، ج ۳، ص ۵۱۵:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ: فِي كُلِّ مِائَتِي دِرْهَمٍ حُمْسَةُ دَرَاهِمٍ مِنَ الْفِضَّةِ وَإِنْ نَقَصَ فَلَيْسَ عَلَيْكَ زَكَاةٌ وَمِنَ الذَّهَبِ مِنْ كُلِّ عِشْرِينَ دِينَاراً نِصْفُ دِينَارٍ وَإِنْ نَقَصَ فَلَيْسَ عَلَيْكَ شَيْءٌ.

۲. همان، ح ۵ و الکافی، ج ۳، ص ۵۱۵:

و [مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى] عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنْ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُقْبَةَ وَ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ: لَيْسَ فِيمَا دُونَ الْعِشْرِينَ مِثْقَالاً مِنَ الذَّهَبِ شَيْءٌ. فَإِذَا كَمَلْتُ عِشْرِينَ مِثْقَالاً فِيهَا نِصْفُ مِثْقَالٍ إِلَى أَرْبَعَةٍ وَ عِشْرِينَ فَإِذَا كَمَلْتُ أَرْبَعَةً وَ عِشْرِينَ فِيهَا ثَلَاثَةُ أَخْمَاسٍ دِينَارٍ إِلَى ثَمَانِيَةٍ وَ عِشْرِينَ فَعَلَى هَذَا الْحِسَابِ كُلَّمَا زَادَ أَرْبَعَةً. وَ رَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى مِثْلَهُ، وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى مِثْلَهُ.

است؛ زیرا کلامی بدون دلیل و حجت شرعی است و نمی‌شود کسی از پیش خود منبع و نیز نصاب جدیدی برای زکات تعیین کند. و اگر کسی هم بخواهد چنین حرفی بگوید - گرچه ما در جای خود آن را قبول نکردیم - نهایتاً باید ملتزم شود منابع، نصاب‌ها و مقادیر زکات وابسته به رأی ولی امر است. اما این اساساً یک کلام دیگری است و با محل بحث ما فرق دارد که عده‌ای خواسته‌اند بگویند «الذَّهَبُ وَ الْفِضَّةُ» در آیه شریفه به عنوان مثال برای مطلق نقد ذکر شده است. به هر حال این کلام فعلاً از محل بحث ما خارج است و جایگاه آن در بحث زکات یا بحث ولایت فقیه محفوظ است و این شاء الله در آنجا متعرضش خواهیم شد.

دلیل دیگری از قائلین به تعلق زکات به مطلق نقود

یکی از عمده ادله‌ای که قائلین^۳ به تعلق زکات به مطلق نقود - البته تعداد آنها خیلی کم است و معلوم هم نیست در مقام فتوا به آن ملتزم باشند - خواسته‌اند از آن استفاده کنند، روایات متعدده‌ای است که بیان می‌کنند: «اگر مردم زکاتشان را بپردازند، فقراء بی‌نیاز می‌شوند و اینکه فقراء بی‌نیاز نمی‌شوند به خاطر منع مانعین است؛ نه به جهت اینکه سهمشان از زکات کم است». و از این روایات چنین استنتاج کرده‌اند که

۳. مانند شهید صدر در حاشیه‌ای که بر منهاج الصالحین سید محسن حکیم دارد:

منهاج الصالحین، ج ۱، ص ۴۲۰:

هنا کلام في ان زكاة النقدين هل تختص بخصوص ما يسمي بالنقود أو ان المقصود من النقدين فيها كل ما تمحض في المالية إما بطبعه كالنقود أو بعناية إعداده للتجارة كالسلع التجارية و لكن يشترط في وجوبها في تلك السلع على القول به مضي الحول على السلعة بعينها.

✓ الاسلام يقود الحيات، ص ۴۸:

أن نصوص الزكاة صرحت بأن الزكاة ليست لسد حاجة الفقير الضرورية فحسب بل لإعطائه المال بالقدر الذي يلحقه بالناس في مستواه المعيشي أي لا بد من توفير مستوى من المعيشة للفقير يلحقه بالمستوى العام للمعيشة الذي يتمتع به غير الفقراء في المجتمع، وهذا يعني أن توفير مستوى معيشي موحد أو متقارب لكل أفراد المجتمع هدف إسلامي لا بد للحاكم الشرعي من السعي في سبيل تحقيقه.

✓ همان، ص ۵۳:

ما ثبت عن الامام امير مومنين كم انه وضع الزكات على اموال غير الاموال التي وضعت عليها الزكات في الصيغة التشريعية الثابتة فان الصيغة التشريعية الثابتة وضعت الزكات على تسعة اقسام من الاموال غير انه ثبت عن الامام انه وضع الزكات في عهده على اموال اخرى ايضا كالخيل مثلاً. وهذا عنصر متحرك يكشف عن ان الزكاة كنظيرة اسلامية لاتختص بمال دون مال و ان من حق ولي الامر ان يطبق هذه النظرية في ائ مجال يراه ضرورياً.

✓ سؤال و جواب (الكاشف الغطاء)، ص ۱۵۲:

كل من ملك مائتي درهم من الفضة يعني مائة و خمس مثاقيل صيرفية مسكوكة و حال عليها الحول عنده و جب ان يدفع ربع العشر خمسة دراهم، و كل ما زاد فهذه النسبة، و بحكمها الاوراق النقدية المتداول فيها التعامل بهذه العصور، و يجري عليها جميع أحكام النقدين عندنا. كل من ملك عشرين ديناراً خمسة عشر مثقال صيرفي ذهبياً مسكوكاً و حال عليها الحول عنده و جب فيها ربع العشر ففي العشر ليرات العثمانية ربع ليرة.

چون پول طلا و نقره که بخشی از منبع و متعلق زکات بود کلاً جمع شده و در حال حاضر پول‌های دیگری جایگزین آنها شده، و در نتیجه زکاتی که توسط مالکین پول طلا و نقره پرداخت می‌شد و برطرف کننده بخشی از نیازهای فقراء بود حذف شده و چیز دیگری هم آن را جبران نمی‌کند، پس حتماً باید به سایر پول‌ها که جانشین پول طلا و نقره شده‌اند نیز زکات تعلق بگیرد.

روایات در این زمینه انصافاً فراوان است و بعید نیست که انسان ادعای تواتر اجمالی کند و یا اگر کسی قائل به تواتر معنوی باشد، ادعای وجود تواتر معنوی در این موضوع کند. این روایات را هر چند صاحب وسائل رحمته در باب زکات جمع‌آوری کرده، اما از آنجا که آنها را در این باب تقطیع کرده، لذا بهتر است به مصادر رجوع کرده و از آنجا روایات را بخوانیم. از جمله جناب کلینی رحمته بعض این روایات را در بابی تحت عنوان «بَابُ فَرَضِ الزَّكَاةِ وَمَا يَجِبُ فِي الْمَالِ مِنَ الْحُقُوقِ» نقل کرده است که چنین است:

۱. مصححه زراره و محمد بن مسلم:

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى عَنْ حَرِيْزٍ عَنْ زُرَّارَةَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ أَنَّهُمَا قَالَا لَأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: أَرَأَيْتَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسْكِينِ وَ الْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَ فِي الرِّقَابِ وَ الْغَارِمِينَ وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ﴾؛ أَكُلُّ هَؤُلَاءِ يُعْطَى وَ إِنْ كَانَ لَا يَعْرِفُ؟ فَقَالَ: إِنَّ الْإِمَامَ يُعْطَى هَؤُلَاءِ جَمِيعاً لِأَنَّهُمْ يَقْرُونَ لَهُ بِالطَّاعَةِ. قَالَ قُلْتُ: فَإِنْ كَانُوا لَا يَعْرِفُونَ. فَقَالَ: يَا زُرَّارَةُ لَوْ كَانَ يُعْطَى مَنْ يَعْرِفُ دُونَ مَنْ لَا يَعْرِفُ لَمْ يُوجَدْ لَهَا مَوْضِعٌ وَ إِنَّمَا يُعْطَى مَنْ لَا يَعْرِفُ لِيَرْغَبَ فِي الدِّينِ فَيَثْبُتَ عَلَيْهِ فَأَمَّا الْيَوْمَ فَلَا تُعْطَى أَنْتَ وَ أَصْحَابُكَ إِلَّا مَنْ يَعْرِفُ فَمَنْ وَجَدَتْ مِنْ هَؤُلَاءِ الْمُسْلِمِينَ عَارِفاً فَأَعْطِهِ دُونَ النَّاسِ. ثُمَّ قَالَ: سَهْمُ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَ سَهْمُ الرِّقَابِ عَامٌّ وَ الْبَاقِي خَاصٌّ.

قَالَ قُلْتُ: فَإِنْ لَمْ يُوجَدْوا؟ قَالَ: لَا تَكُونُ فَرِيضَةً فَرَضَهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَا يُوجَدُ لَهَا أَهْلٌ. قَالَ قُلْتُ: فَإِنْ لَمْ تَسْعُهُمُ الصَّدَقَاتُ؟ فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ فَرَضَ لِلْفُقَرَاءِ فِي مَالِ الْأَغْنِيَاءِ مَا يَسْعُهُمْ وَ لَوْ عَلِمَ أَنَّ ذَلِكَ لَا يَسْعُهُمْ لَزَادَهُمْ إِنَّهُمْ لَمْ يُؤْتُوا^۵ مِنْ قَبْلِ فَرِيضَةِ اللَّهِ وَ لَكِنْ أُتُوا مِنْ مَنَعٍ مَنْ مَنَعَهُمْ حَقَّهُمْ لَا

۴. سورة مباركة توبة، آية ۶۰.

۵. فیض کاشانی در بیان مراد از «يُؤْتُوا» و «أُتُوا» در ذیل روایت سومی که بیان خواهد شد، چنین گفته است:

✓ وافی، ج ۱۰، ص ۴۸:

مِمَّا فَرَضَ اللَّهُ لَهُمْ وَلَوْ أَنَّ النَّاسَ آدَوْا حُقُوقَهُمْ لَكَانُوا غَائِثِينَ بِخَيْرٍ ۶

این روایت از لحاظ سند تمام است و به جهت وجود ابراهیم بن هاشم که در حکم ثقه است از آن تعبیر به مصححه یا حسنه کالصحیحه می‌شود. محتوای این روایت خیلی تکان دهنده است و دو تن از ائمه روایت؛ یعنی زراره و محمد بن مسلم در طریق آن وجود دارند که به حسب روایت، امام صادق علیه السلام در مورد آنها فرمودند: «لَوْ لَا زُرَّارَةٌ وَ نَظْرَاؤُهُ لَأُنْدَرَسَتْ أَحَادِيثُ أَبِي»^۷؛ اگر زراره و نظائر او نبودند، احادیث پدرم از بین می‌رفت.

زراره و محمد بن مسلم خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردند: نظر شما در مورد قول خداوند عزوجل که فرموده: «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسْكِينِ وَ الْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَ فِي الرِّقَابِ وَ الْغَارِمِينَ وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةٌ مِّنَ اللَّهِ» چیست؟ آیا به همه این اصناف [زکات] داده می‌شود گرچه عارف [یعنی اهل ایمان] نباشند؟ حضرت فرمودند: امام به همه اینها زکات می‌دهد؛ چون تحت فرمانش هستند و اقرار به طاعت از او می‌کنند. زراره می‌گوید خدمت حضرت عرض کردم: گرچه آنها عارف نباشند؟! حضرت فرمودند: ای زراره! اگر امام فقط به عارفین زکات بدهد و به غیر عارفین ندهد، دیگر محلی برای زکات باقی نمی‌ماند. همانا امام به غیر عارفین زکات می‌دهد تا رغبت در دین پیدا کنند و بر آن ثابت بمانند. اما امروز، تو و دوستانت زکات را ندهید مگر به کسی که اهل ولایت باشد. پس هر کسی از مسلمین را عارف یافتی [که مستحق زکات بود] به او زکات بده ولی به سایر مردم [غیر عارفین] نده. سپس حضرت فرمودند: سهم «کسانی که با زکات دل‌های آنها نرم می‌شود» و سهم «آزادسازی بندگان» عام است [به غیر عارف هم می‌شود داد] و باقی سهم‌ها خاص [عارفین] هستند. زراره می‌گوید خدمت حضرت عرض کردم: اگر چنین کسانی پیدا نشدند وظیفه چیست؟ حضرت فرمودند: هیچ

یوتی و أتوا كلاهما على المجهول من الإتيان بمعنى المجيء يعني أن الفقراء لم يصابوا بالفقر و المسكنة من قلة قدر الفريضة المقدره لهم في أموال الأغنياء و إنما يصابون بالفقر و الذلة و يدخل عليهم ذلك في جملة ما دخل عليهم من البلاء من منع الأغنياء عنهم الفريضة المقدره لهم في أموالهم

✓ و در حاشیه «الوافی» در بیان آن لفظ از سلطان العلماء چنین نقل کرده است:

«يُؤْتَوُا» على البناء للمجهول من - أتاه - يأتيه - إتيانا: أي جاءه و دخل عليه، لا من الإتياء بمعنى الاعطاء و المعنى إنما يدخل على الفقراء من تلبسه الفقر و الفاقة من جهة منع من منعهم حقوقهم فيما أعطوا و فيما دخل عليهم لا من جهة نقص الفريضة التي فرض الله لهم «سلطان» رحمه الله. (قیاسی)

۶. الکافی، ج ۳، ص ۴۹۶.

۷. وسائل الشیعه، ج ۲۲، کتاب القضاء، ابواب صفات الفاضی و ما يجوز أن يقضى به، باب ۱۱، ح ۲۰، ص ۱۴۳ و رجال کشی، ص ۱۳۶: و [ابو عمرو الکشی] عَنْ حَمْدِ بْنِ نَصِيرٍ عَنْ نَصِيرِ بْنِ عَفَّوْبٍ بْنِ يَزِيدَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ وَ غَيْرِهِ قَالُوا قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: رَجِمَ اللَّهُ زُرَّارَةَ بْنَ أَعْيَنَ، لَوْ لَا زُرَّارَةٌ وَ نَظْرَاؤُهُ لَأُنْدَرَسَتْ أَحَادِيثُ أَبِي عليه السلام.

فریضه‌ای نیست که خداوند آن را واجب کرده باشد و اهلی برای آن پیدا نشود.

زراره می‌گوید خدمت حضرت عرض کردم: اگر این صدقات برای فقراء کافی نبود وظیفه چیست؟ حضرت فرمودند: همانا خداوند برای فقراء در مال اغنیاء آنچه که ایشان را کفایت کند واجب کرده است و اگر می‌دانست این مقدار آنها را کفایت نمی‌کند، قطعاً سهم آنها را بیشتر می‌کرد. همانا ایشان از ناحیه فریضه الهی گرفتار فقر نمی‌شوند، بلکه از ناحیه کسانی که حق ایشان را منع کردند گرفتار فقر شدند؛ نه از ناحیه آنچه خداوند برای آنها واجب کرده است. و اگر همه مردم حقوقشان را ادا کنند، فقراء به خوبی زندگی خواهند کرد.

شاهد استدلال به این روایت، عبارت ذیل آن است که حضرت می‌فرمایند: خداوند متعال در مال اغنیاء به مقداری فرض کرده که فقراء را کفایت کند و گرفتاری فقراء به جهت منع اغنیاء است. از این روایت نکته‌ای هم پیرامون حکومت‌داری و حقوق مردم بر والی استفاده می‌شود که اگر امام معصوم علیه السلام بر جامعه مستولی باشد و حکومت دست ایشان باشد - مانند زمان امیرالمؤمنین علیه السلام - امام به همه فقراء زکات می‌دهد حتی کسانی که اهل ایمان نباشند؛ زیرا آنها هم تحت حکومتش هستند و به اطاعت از او اقرار دارند، ولی در زمانی که حق ائمه علیهم السلام غصب شده، حضرت به زراره می‌فرمایند: امروز تو و یارانت زکاتتان را فقط به اهل ایمان بدهید.

۲. مصححه ابن مسکان:

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ وَغَيْرِ وَاحِدٍ جَمِيعاً عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ لِلْفُقَرَاءِ فِي أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ مَا يَكْفِيهِمْ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَزَادَهُمْ وَ إِنَّمَا يُؤْتُونَ مِنْ مَنَعٍ مَنْ مَنَعَهُمْ^۸.

ابن مسکان و جماعتی نقل کرده‌اند که امام صادق علیه السلام فرمودند: همانا خداوند عزوجل برای فقراء در اموال اغنیاء آنچه که آنها را کفایت کند قرار داد، و اگر آنها را کافی نبود قطعاً خداوند آن را بیشتر قرار می‌داد. و همانا فقراء از ناحیه منع کسانی که [حقوق] آنها را منع کردند گرفتار فقر می‌شوند.

این روایت نیز از لحاظ سند به جهت وجود ابراهیم بن هاشم مصححه است.

۳. صحیح عبدالله بن سنان:

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ

۸. الکافی، ج ۳، ص ۴۹۷ و وسائل الشیعة، ج ۹، کتاب الزکاة، ابواب ما تجب فیہ الزکاة، باب ۱، ح ۹، ص ۱۳.

سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَرَضَ الزَّكَاةَ كَمَا فَرَضَ الصَّلَاةَ وَ لَوْ أَنَّ رَجُلًا حَمَلَ
 الزَّكَاةَ فَأَعْطَاهَا عَلَانِيَةً لَمْ يَكُنْ عَلَيْهِ فِي ذَلِكَ عَيْبٌ^٩ وَ ذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَرَضَ فِي أَمْوَالِ
 الْأَغْنِيَاءِ لِلْفُقَرَاءِ مَا يَكْتَفُونَ بِهِ الْفُقَرَاءُ وَ لَوْ عَلِمَ أَنَّ الْأَذَى فَرَضَ لَهُمْ لَأَيَّ كَفَيْهِمْ لَزَادَهُمْ وَ إِنَّمَا يُؤْتَى
 الْفُقَرَاءُ فِيمَا أُتُوا مِنْ مَنَعٍ مَنْ مَنَعَهُمْ حُقُوقَهُمْ لَا مِنْ الْفَرِيضَةِ^{١٠}.

این روایت از لحاظ سند تمام بوده و همه روایات آن از مشاهیر و ثقات هستند.

عبدالله بن سنان نقل می کند که امام صادق عليه السلام فرمودند: همانا خداوند عزوجل زکات را واجب کرد همان طور که نماز را واجب کرد. و اگر کسی زکات را حمل کند و آن را آشکارا [به فقیر] بدهد، در این کار بر او عیبی نیست؛ زیرا همانا خداوند برای فقراء در اموال اغنیاء آنچه که فقراء می توانند به آن اکتفا کنند را مقرر کرده است و اگر می دانست آنچه که مقرر ساخته آنها را کفایت نمی کند، قطعاً آن را بیشتر می کرد. و همانا فقراء از ناحیه کسانی که حقوق آنها را منع کردند، گرفتار فقر می شوند نه از ناحیه فریضه [که خداوند برای آنها کم مقرر کرده باشد].

اینها بعضی از روایاتی است که در مقام استدلال بر این مطلب ذکر شده و موارد دیگری هم وجود دارد. بر اساس این روایات مستدل می گوید: خداوند متعال برای جبران کاستی زندگی فقراء، زکات را قرار داده و یکی از منابع زکات پول طلا و نقره بوده که زکات آن بخشی از کاستی های زندگی فقراء را تأمین می کرده و چون پول طلا و نقره در حال حاضر موضوع ندارد و پول های دیگری جایگزین آنها شده اند، لذا معلوم می شود «الذَّهَبُ وَ الْفِضَّةُ» در آیه شریفه از باب مثال بوده و زکات به مطلق نقد تعلق می گیرد.

دلیل دیگر بر این مطلب، روایات متعدده ای است که تصریح می کنند: خداوند متعال محاسبه کرده در هر جامعه ای چند فقیر وجود دارد، چقدر نیاز دارند و با چه مقدار زکات نیازشان برطرف می شود و با ملاحظه این امور، زکات را در موارد نه گانه قرار داده است و برای جبران نیاز تمام فقراء، نه منابع بیشتری لازم بوده و نه کمتر، [پس اگر یک یا چند مورد از این منابع موضوع نداشت، باید چیزی جایگزین آن شود تا کاستی زندگی فقراء تأمین شود]. این روایات همان طور که اشاره شد متعدد است از جمله:

٩. و فی بعض النسخ «عَثْبٌ».

١٠. الکافی، ج ٣، ص ٤٩٨ و وسائل الشیعة، ج ٩، کتاب الزکاة، ابواب ما تجب فیہ الزکاة، باب ١، ح ٢، ص ١٠ و من لا یحضره الفقیه، ج ٢، ص

٣ و علل الشرایع، ص ٣٦٨:

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَجَمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْرَبَانَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانَ...

۱. صحیحہ حسن بن علی الوشاء:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَاءِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام قَالَ: قِيلَ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: لَأَيِّ شَيْءٍ جَعَلَ اللَّهُ الزَّكَاةَ خُمْسَةً وَعِشْرِينَ فِي كُلِّ أَلْفٍ وَلَمْ يَجْعَلْهَا ثَلَاثِينَ. فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَهَا خُمْسَةً وَعِشْرِينَ أَخْرَجَ مِنْ أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ بِقَدْرِ مَا يَكْتَفِي بِهِ الْفُقَرَاءُ وَلَوْ أَخْرَجَ النَّاسُ زَكَاةَ أَمْوَالِهِمْ مَا اخْتَجَّ أَحَدٌ^{۱۱}.

سند روایت تمام است و همه روایات آن از ثقات هستند.

حسن بن علی الوشاء از امام رضا عليه السلام نقل می کند که فرمودند: خدمت امام صادق عليه السلام عرض شد چرا خداوند متعال زکات را در هزار، بیست و پنج قرار داد و آن را سی قرار نداد؟ حضرت فرمودند: همانا خداوند عزوجل آن را بیست و پنج قرار داد [زیرا] از اموال اغنیاء به اندازه ای که فقراء به آن اکتفاء می کنند، خارج ساخت و اگر همه مردم زکات اموالشان را خارج کنند، هیچ کس محتاج نبود^{۱۲}.

۲. صحیحہ یا مصححہ اَبی جعفر الأحول:

وَ [مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ] عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ يُونُسَ عَنْ أَبِي جَعْفَرِ الْأَحْوَلِ فِي حَدِيثٍ أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: كَيْفَ صَارَتِ الزَّكَاةُ مِنْ كُلِّ أَلْفٍ خُمْسَةً وَعِشْرِينَ دِرْهَمًا؟ فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ حَسَبَ الْأَمْوَالِ وَالْمَسَاكِينَ فَوَجَدَ مَا يَكْفِيهِمْ مِنْ كُلِّ أَلْفٍ خُمْسَةً وَعِشْرِينَ وَ لَوْ لَمْ يَكْفِهِمْ لَزَادَهُمْ^{۱۳}.

ابی جعفر الاحول در حدیثی نقل کرده که از امام صادق عليه السلام سؤال کرد: چرا زکات از هر هزار [درهم] بیست و پنج درهم قرار داده شد؟ حضرت فرمودند: همانا خداوند عزوجل تمام اموال و مساکین را محاسبه کرد پس چنین یافت که آنچه فقراء را کفایت می کند، از هر هزار [درهم] بیست و پنج [درهم] است و اگر آنها را کفایت نمی کرد، قطعاً سهم آنها را بیشتر قرار می کرد.

۱۱. وسائل الشیعة، ج ۹، کتاب الزکاة، ابواب زکاة الذهب و الفضة، باب ۳، ح ۱، ص ۱۴۶ و الکافی، ج ۳، ص ۵۰۷.

۱۲. صاحب وسائل عليه السلام این روایت را در ابواب «زکاة الذهب و الفضة» ذکر کرده و کأن آن را فقط تعلیل برای زکات تقدین قرار داده که نصاب آنها یک چهل است؛ زیرا در دویست درهم، پنج درهم و در بیست دینار، نیم دینار زکات است که یک چهل می شود. اما می توان گفت نصاب یک چهل اختصاص به تقدین ندارد و این نصاب فی الجمله در زکات بقر و غنم نیز وجود دارد؛ زیرا نصاب اول غنم چهل است که باید یک گوسفند بدهد، همچنین نصاب دوم بقر نیز چهل است. بله، در زکات غلات ثلاث، نصاب یک چهل نیست بلکه اگر آبیاری آنها با آب چاه بود نصاب یک بیستم است و در صورتی که دیم باشند، نصاب یک دهم است.

۱۳. وسائل الشیعة، ج ۹، کتاب الزکاة، ابواب زکاة الذهب و الفضة، باب ۳، ح ۲، ص ۱۴۶ و الکافی، ج ۳، ص ۵۰۹.

در بعضی از نسخه‌ها علی بن ابراهیم از پدر خود ابراهیم بن هاشم نقل کرده ولی بعضی از نسخه‌ها «عَنْ أَبِيهِ» ندارد. محمد بن عیسی بن عبید یقطینی هم هر چند بحثی در مورد ایشان مطرح است، اما گفتیم ثقه است. یونس بن عبدالرحمن هم جلالتش معلوم است [ابی جعفر الأحول هم همان محمد بن علی بن النعمان، ملقب به مؤمن الطاق^{۱۴} است که توثیق شده است]. صاحب وسائل^{۱۵} این روایت را هم مانند روایت قبل به عنوان تعلیل برای زکات نقدین آورده، ولی همان‌طور که گفتیم نصاب یک چهلم اختصاصی به نقدین ندارد و فی‌الجمله در بقر و غنم نیز وجود دارد.

۳. روایت قُتْم:

و [مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ] عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ وَ غَيْرِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَفْصِ بْنِ صَبَّاحِ الْحَدَّاءِ عَنْ قُتْمَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ أَخْبِرْنِي عَنِ الزَّكَاةِ كَيْفَ صَارَتْ مِنْ كُلِّ أَلْفٍ خَمْسَةً وَعِشْرِينَ لَمْ تَكُنْ أَقَلَّ أَوْ أَكْثَرَ مَا وَجَّهَهَا. فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ الْخَلْقَ كُلَّهُمْ فَعَلِمَ صَغِيرَهُمْ وَكَبِيرَهُمْ وَغَنِيَّهُمْ وَفَقِيرَهُمْ فَجَعَلَ مِنْ كُلِّ أَلْفٍ إِنْسَانَ خَمْسَةً وَعِشْرِينَ فَقِيرًا وَ لَوْ عَلِمَ أَنْ ذَلِكَ لَا يَسْعُهُمْ لَزَادَهُمْ لِأَنَّهُ خَالِقُهُمْ وَهُوَ أَعْلَمُ بِهِمْ^{۱۵}.

۱۴. رجال النجاشي، ص ۳۲۵:

محمد بن علی بن النعمان بن ابي طريفة البجلي مولى، الأحول أبو جعفر، كوفي، صيرفي، يلقب مؤمن الطاق و صاحب الطاق، و يلقبه المخالفون بشيطان الطاق - و عم أبيه المنذر بن أبي طريفة روى عن علي بن الحسين و أبي جعفر و أبي عبد الله عليه السلام. و ابن عمه الحسين بن المنذر (منذر) بن أبي طريفة روى أيضا عن علي بن الحسين و أبي جعفر و أبي عبد الله عليه السلام و كان دكانه في طاق المحامل بالكوفة فيرجع إليه في النقد فيرد ردا يخرج كما يقول فيقال شيطان الطاق. فأما (و أما) منزلته في العلم و حسن الخاطر فأشهر، و قد نسب إليه أشياء لم تثبت عندنا، و له كتاب افعل لا تفعل، رأيت عند أحمد بن الحسين بن عبید الله رحمه الله كتاب كبير حسن، و قد أدخل فيه بعض المتأخرين أحاديث تدل فيه على فساد... و يذكر تباین أفاويل الصحابة. و له كتاب الاحتجاج في إمامة أمير المؤمنين عليه السلام، و كتاب كلامه على الخوارج، و كتاب مجالسه مع أبي حنيفة و المرجئة، و كانت له مع أبي حنيفة حكايات كثيرة، فمنها أنه قال له يوما يا [أ] با جعفر تقول بالرجعة فقال له: نعم، فقال له: أقرضني من كيسك هذا خمسمائة دينار فإذا عدت أنا و أنت رددتها إليك فقال له في الحال: أريد ضمينا يضمن لي أنك تعود إنسانا فإني أخاف أن تعود قردا فلا أتمكن من استرجاع ما أخذت مني.

✓ الفهرست، ص ۱۳۱:

محمد بن النعمان الأحول يلقب عندنا مؤمن الطاق و يلقبه المخالفون بشيطان الطاق، و هو من أصحاب الإمام جعفر الصادق عليه السلام، و كان ثقة متكلمًا حاذقًا حاضر الجواب، له كتب، منها كتاب الإمامة، و كتاب المعرفة و كتاب الرد على المعتزلة في إمامة المفضول، و له كتاب الجمل في أمر طلحة و الزبير و عائشة، و كتاب إثبات الوصية، و كتاب افعل لا تفعل.

۱۵. وسائل الشيعية، ج ۹، كتاب الزكاة، ابواب زكاة الذهب و الفضة، باب ۳، ح ۳، ص ۱۴۷ و الكافي، ج ۳، ص ۵۰۸.

وَرَوَاهُ الصَّدُوقُ مُرْسَلًا نَحْوَهُ^{۱۶} وَ رَوَاهُ فِي الْعِلَلِ^{۱۷} عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ. وَ رَوَاهُ الْبَرْقِيُّ فِي الْمَحَاسِنِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَفْصٍ عَنْ صَبَّاحِ الْحَدَّاءِ مِثْلَهُ.

فُتْم می گوید: خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: قربانت کردم، در مورد زکات به من بفرمایید که چرا از هر هزار [درهم]، بیست و پنج [درهم] مقرر شد، نه کمتر شده نه بیشتر، دلیلش چیست؟ حضرت فرمودند: خداوند عزوجل همه مردم را آفرید و از کوچک و بزرگ و ثروتمند و فقیر آنان آگاهی داشت و از هر هزار انسان، بیست و پنج نفر را فقیر قرار داد و اگر می دانست که این مقدار زکات آنها را کفایت نمی کند، قطعاً به آن می افزود چراکه او خالق آنهاست و به [اوضاع و احوال] آنان آگاهی دارد.

سند این روایت لااقل به خاطر محمد بن حفص^{۱۸} که توثیق نشده **ناتمام** است [البته فُتْم نیز توثیق ندارد] اما باقی روایت را می توان توثیق کرد. ابراهیم بن محمد هم ظاهراً در اینجا اشتباه شده؛ زیرا جناب برقی^{۱۹} در *المحاسن*، این روایت را از «ابراهیم بن هاشم» نقل کرده است. بنابراین گرچه این روایت از لحاظ دلالت، دقیق تر از دو روایت قبل است ولی چون از لحاظ سند **ناتمام** است لذا مؤید روایات قبل خواهد بود. روایت دیگری هم وجود دارد که تقریباً می شود چیزی از همین سنخ را از آن استفاده کرد ولی عمدتاً همین سه روایت ذکر شده است.

به هر حال مستدلین با استظهار اینکه نصاب یک چهلم مخصوص زکات نقدین است - ولو در گوسفند و بقر هم یک چهلم است یا در چیزهای دیگر نصاب نزدیک به آن است - در وجه استدلال به این روایات می گویند: به حسب این روایات خداوند متعال می دانسته از هر هزار نفر بیست و پنج نفر فقیرند و حداقل ظاهر بعض روایات آن است که فقیر بودن بیست و پنج نفر از هر هزار نفر، یک سنت جاریه الهی است و این فقراء باید از طریق زکات نقدین ولو با ضمیمه زکات سایر منابع، تأمین شوند و حداقل اینکه بخشی از

۱۶. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۹:

وَ قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام: إِنَّمَا جَعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الزَّكَاةَ فِي كُلِّ أَلْفِ حُمْسَةٍ وَ عَشْرِينَ دِرْهَمًا لِأَنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ الْخَلْقَ فَعَلِمَ غَنِيَّتَهُمْ وَ فَقِيرَتَهُمْ وَ قَوِيَّتَهُمْ وَ ضَعِيفَتَهُمْ فَجَعَلَ مِنْ كُلِّ أَلْفِ حُمْسَةٍ وَ عَشْرِينَ مَسْكِينًا وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَزَادَهُمُ اللَّهُ لِأَنَّهُ خَالِفُهُمْ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِهِمْ.

۱۷. علل الشرایع، ج ۲، ص ۳۶۹:

أَبِي رَجْمَةَ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ...

۱۸. رجال الشيخ الطوسي، ص ۴۳۷:

محمد بن حفص بن غياث، روی عن أبيه، روی عنه محمد بن الوليد الخزاز [و] روی عنه محمد بن الحسن الصفار، و الحميري، و سعد.

۱۹. المحاسن، ج ۲، ص ۳۲۷:

وَ عَنْهُ [أَحْمَدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ] عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَفْصٍ عَنْ صَبَّاحِ الْحَدَّاءِ عَنْ فُتْمٍ...

آن از طریق زکات نقدین است و از آنجا که در حال حاضر بنابر نظر صائد و رایج، پول طلا و نقره نداریم و زکات نقدین موضوع ندارد و چیز دیگری هم جایگزین آن نشده، لذا کشف می‌شود زکات به خصوص نقدین تعلق نگرفته بلکه باید به مطلق پول تعلق گرفته باشد [تا کسری ناشی از عدم زکات نقدین را جبران کند].

تقریر و تنظیم: جواد احمدی - فرید قیاسی